

بررسی نقش و کارکرد طریقت‌های صوفی در امپراتوری عثمانی با تأکید بر طریقت بکتاشیه

تقی شیردل* / محمدحسن راز نهان**

چکیده

امیرنشین عثمانی برای تثبیت و حفظ قدرت خود، تحولات مهمی را پشت سر گذاشت. در این پروسه حفظ قدرت، عواملی چند نقش داشتند که توجه به درویش و طریقت‌های صوفی و بهره‌گیری از نفوذ و قدرت آنان، به ویژه طریقت بکتاشیه، از عوامل مهم بود. طریقت بکتاشیه منسوب به حاج بکتاش ولی، از فرقه‌های مهم و تأثیرگذار در تاریخ امپراتوری عثمانی است که زمینه‌های پیدایش آن به قرن هفتم هجری در آسیای صغیر برمی‌گردد. این طریقت که بر اساس نهضت باباییه در آسیای صغیر پایه‌گذاری شد، توانست از طریق پیوند با سازمان نظامی ینی‌چری، نفوذ خود را در سلاطین عثمانی گسترش داده و چندین قرن در تحولات سیاسی - مذهبی امپراتوری عثمانی نقش داشته باشد.

در این مقاله سعی شده است تا علل توجه سلاطین عثمانی به طریقت‌های صوفی، به ویژه بکتاشیه، زمینه‌های پیدایش بکتاشیه و چگونگی ورود و نقش آنان در مناسبات سیاسی - مذهبی امپراتوری عثمانی بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: امپراتوری عثمانی، تصوف، حاجی بکتاش ولی، بکتاشیه، ینی‌چری، آسیای صغیر، آناتولی.

مقدمه

حملة مغولان در قرن هفتم هجری پیامدهای زیادی داشت که یکی از این پیامدها مهاجرت بسیاری از بزرگان و عالمان و رهبران دینی به آسیای صغیر بود. با مهاجرت درویش و رهبران طریقت‌های صوفی به آناتولی، این منطقه به یکی از مکان‌های اصلی تجمع صوفیان و فرقه‌های صوفی تبدیل شد. در چنین شرایطی، تصوف نه تنها در ایران، بلکه در قلمرو عثمانی و به‌ویژه آسیای صغیر از شکوفایی خاصی بهره‌مند شد. متصوفان بزرگی که در جهان اسلام شهرت یافتند، در این محیط می‌زیستند و به شیوه‌های گوناگون، به ویژه با آثار منظوم خود، به انتشار عقاید طریقت خویش می‌پرداختند. تأثیر اساسی اقدامات ایشان در حیات اجتماعی آناتولی قرن چهاردهم میلادی آشکارا دیده می‌شود.^۱ غیر از هجوم مغول و ناامنی ناشی از آن، سهل‌انگاری سلجوقیان روم و به عبارتی، تسامح و تساهل آنان درباره ادیان و مذاهب، عامل عمده شیوع و گسترش تصوف در آناتولی به‌شمار می‌رفت. از این رهگذر بود که عرفا و مشایخ برجسته‌ای چون مولانا جلال‌الدین، شمس تبریزی، فخرالدین عراقی، نجم‌الدین رازی (دایه)، اوحالدین کرمانی و... به آسیای صغیر مهاجرت کرده، و به تبع آن، طریقت‌های صوفی و عرفانی نیز در آسیای صغیر به‌وجود آمد.^۲ از جمله بزرگانی که به آناتولی مهاجرت کرد حاج بکتاش ولی (سیدمحمد رضوی نیشابوری) بود که طریقت بکتاشیه با انتساب به وی در آسیای صغیر شکل گرفت.

با ظهور دولت عثمانی در اوایل قرن هشتم هجری در آسیای صغیر که با تسلط بر دیگر امیرنشین‌های منطقه صورت گرفت، و نیز تحولات بعدی، زمینه برای ورود بکتاشیان به ساختار قدرت در امپراطوری عثمانی فراهم شد. سلاطین عثمانی به دلایل سیاسی و برای وحدت بخشیدن به امپراطوری که اقوام و مذاهب گوناگون را در خود جا داده بود، به رهبران و طریقت‌های صوفی به دیده احترام می‌نگریستند، جایگاه و نفوذ طریقت بکتاشیه در امپراطوری عثمانی را نیز باید از این زاویه بررسی کرد.

در مورد طریقت بکتاشیه و آیین و عقاید آنان کتاب‌ها و مقالات بسیاری به نگارش درآمده است، ولی با این حال به مناسبات آنان با سلاطین عثمانی و سازمان نظامی ینی چری، آنچنان‌که باید و شاید توجه جدی نشده است. ادوارد براون نخستین کسی است که راجع به فرقه بکتاشیه و آداب و رسوم آنان تحقیقاتی انجام داده است. براون مقاله خود

را در روزنامه انجمن آسیایی به تاریخ ژوئیه ۱۹۰۷ منتشر کرد. در سال ۱۹۰۸م اولین تلاش جدی برای نقد و بررسی فرقه بکتاشیه در کشور آلمان و توسط پرفسور ژاکوب^۳ صورت پذیرفت. در سال ۱۹۱۸م پرفسور فواد کوپرولو از دانشگاه استانبول، اولین کتاب مذهبی خود را منتشر کرده، بخش قابل ملاحظه‌ای از آن را به سنت‌های حاج بکتاش ولی و مطالعه منتقدانه حقایق تاریخی اختصاص داد. جان ک. بیرج^۴ در سال ۱۹۳۷م تحقیقات نسبتاً جامعی راجع به تاریخ و عقاید بکتاشیه انجام داد و آن را در کتابی تحت عنوان فرقه درویش بکتاشیه منتشر ساخت. عبدالباقی گولپینارلی نیز دو کتاب مهم درباره بکتاشیه و حاج بکتاش ولی با عنوان بکتاشی نفسی لر و ولایت‌نامه یا مناقب حاج بکتاش ولی منتشر ساخت که از جمله پژوهش‌های تحقیقاتی مهم در خصوص زندگی حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه شمرده می‌شوند.

الف) علل توجه امپراتوری عثمانی به طریقت‌های صوفی

امیرنشین عثمانی در راه تبدیل خود به یک امپراطوری قدرتمند و سپس تحکیم پایه‌های قدرت خود، به ویژه در نواحی مرزی، همواره از گروه‌های درویشی و طریقت‌های صوفیانه حمایت و از آنها استفاده می‌کرده است. جنگ مقدس یا «غزا» با کفار، نخستین سنگ‌بنای دولت عثمانی بود، چراکه امیرنشین عثمانی خود از جمله دولت‌های غازی بود که در نیمه دوم قرن هفتم هجری/ سیزدهم میلادی در آناتولی به وجود آمد.^۵ در فرهنگ امیرنشین‌های مرزی، غلبه با مفهوم جنگ مقدس یا غزا بود. جنگ‌های قطع‌ناشدنی با کفار با عنوان غزا، به تشکیل گروه‌هایی انجامید که تحت فرمان غازی بودند، و مخصوصاً دعای خیر شیوخ، از اسباب تأیید و استقرار این رهبران شمرده می‌شد.^۶ نخستین سلاطین عثمانی چون عثمان (۶۷۹-۷۲۵ق) و اورخان (۷۲۵-۷۶۲ق)، عنوان غازی داشتند. این امر به سبب همان روحیه شهنساری و جنگ‌جویی امیران غازی و رهبران ایلی و نیز اهل خرقه و انجمن‌های اخوت بود که با تحریک به جنگ و جهاد علیه کفار، همواره از سوی دولت‌های اسلامی، نظیر امپراتوری عثمانی و امپراتوری صفویه در ایران از آنها استفاده می‌شد. به همین علت امیرنشین عثمانی که زمانی تحت فرمان دولت سلاجقه روم، دفاع از مرزهای آناتولی را عهده‌دار شده بود، خود بعدها برای حفظ مرزها و جنگ با دشمنان، از گروه‌های ایلی و انجمن‌های اخوت استفاده فراوان برد.

عثمانی‌ها همان‌گونه که در مقام امیران نواحی مرزی، ترکمن‌های غازی را علیه کفر رهبری می‌کردند، در مقام کارگزاران انجمن‌های اخوت نیز وحدت و نظم را به آناتولی بازمی‌گرداندند.^۷ در تاریخ و روایات قدیم عثمانی، از گروه‌ها و دسته‌های «آپلر» (پهلوانان)، «آپ آرتر» (واصلان بحق) و «اخیلر» (اخوان و برادران) گزارش شده که یاران و مصاحبان عثمان غازی بودند. «آپلر»ها یا همان پهلوانان از سنت قهرمانی ترکان آسیای میانه پیروی می‌کردند. آنها در مرزها خود را زیر پوشش غزای اسلامی پنهان کرده و «آپ آرتر» خوانده می‌شدند.^۸ همچنین «آپ لرن»ها غازی‌های منسوب به طریقت بابایی بودند که در جنگ‌های مختلف در کنار اورخان شرکت داشتند، نظیر قتیق لی بابا، ابدال موسی، ابدال مراد، دو غلو بابا و...^۹

«اخیلر»ها یا «اخیه‌ها» که انجمن‌های اخوت نیز نامیده می‌شدند، از دیگر گروه‌هایی بودند که امیرنشین عثمانی هنگام تأسیس، از نفوذ آنها استفاده کرده بود. «شیخ اده بالی» پدرزن عثمان غازی از بزرگان طریقت اخی (اخیلر) آن روزگار به‌شمار می‌رفت.^{۱۰} گفته‌اند که عثمان بر اثر ارشاد همین شیخ اده بالی، مقام غازی پیدا کرد و بنا به رسم اخی، شمشیر به کمر عثمان بست.^{۱۱} محقق است که شمشیر بر کمر بستن تحت تأثیر «فتوتیه» همان اهل فتوت پیدا شده است.^{۱۲} همچنین عثمان و اورخان مناسبات حسنه‌ای با ارباب فتوت داشته‌اند و مراد اول (۷۶۲-۷۸۸ق) نیز یکی از رجال اهل فتوت و رئیس اخیان بوده است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که این آیین اگر صورت رسمی هم نداشته باشد، بر آل عثمان از زمان‌های خیلی کهن به ارث رسیده است.^{۱۳}

همچنین نیروی کاریزمایی و ظلم‌ستیزی، قدرت و نفوذ سیاسی صوفیان را دو چندان می‌کرد. در واقع، عنصر تساهل که شیوخ طریقت در معاریف دینی مبلغ آن بودند، و همچنین وجود عناصر مشترک در باورهای جوامع ایلی و آنچه تعالیم تصوف شیعی خوانده می‌شد، و نیز پویایی و تحرک اجتماعی و جغرافیایی رهبران طریقت نسبت به علمای دینی که آنان را قادر می‌کرد در همه‌جا و بخصوص غزای مقدس در ثغور دارالکفر عناصر ایلی را همراهی کنند، از عوامل فرعی نزدیکی آن دو با هم بوده است.^{۱۴}

به نظر می‌رسد سلاطین عثمانی و علمای رسمی در خصوص تصوف و فرقه‌های صوفی، رفتاری دوگانه در پیش گرفته بودند، چراکه سلاطین عثمانی بیشتر به فرقه‌هایی توجه می‌کردند که به مفاهیم عقیدتی دین اسلام (دین حنیف) معتقد بوده و از طرفی علمای رسمی نیز وجود و کارکرد مذهبی آنها را تأیید کنند. در این زمینه می‌توان به فرقه قلندریه و نیز جنبش بدرالدین سماونه اشاره کرد.

ماجرای نهضت شیخ بدرالدین سماونه، شاید نقطه اوج ناآرامی و بی‌نظمی آناتولی در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی باشد.^{۱۵} در واقع، قیام شیخ بدرالدین مصادف با دوره‌ای شد که در پی شکست عثمانی‌ها در جنگ آنقره (۸۰۵ ق)، آشوب و بلوای سیاسی در سرزمین آناتولی حاکم بود، و در همین دوره، جنگ‌های خانگی بین پسران بایزید اول در گرفت که به پیروزی سلطان محمد اول یا محمد چلبی منجر شد. (۸۱۶ - ۸۲۴ ق / ۱۴۱۳ - ۱۴۲۱ م) در چنین بستری و اوضاع آشفتۀ سیاسی - اجتماعی بود که شرایط برای قیام‌های مردمی، نظیر قیام شیخ بدرالدین سماونه فراهم شد. بدرالدین سماونی که پس از پیروزی تیمور لنگ در ایران، به آناتولی وارد شد، با گذراندن یک دوره سیر و سفر و کسب علم و معرفت، مقدمات لازم را برای یک نهضت فراهم ساخت.^{۱۶} شیخ بدرالدین در اثنای سیاحت در آناتولی که به قصد ارشاد صورت می‌گرفت، به انتشار عقاید صوفیگری یا «باطنی» پرداخت، و در مناطقی که مسافرت می‌کرد، ضمن تماس با ترکان علوی، آنان را برای انجام مقاصد خویش آماده می‌ساخت.^{۱۷} سلطان محمد اول، بایزید پاشا را مأمور سرکوبی بدرالدین کرد و سرانجام در جنگی که بین طرفین در گرفت، بدرالدین اسیر و نزد شاه برده شد. در یک گفت‌وگویی که بین محمد اول عثمانی و بدرالدین در گرفت، سلطان محمد به شیخ گفت: «چرا رنگت زرد شده؟ تب نوبه که نگرفته‌ای؟ در درونت چه ماری سر برداشت که در یکجا آرام نگرفتی؟» بدرالدین جواب داد: «آفتاب در وقت غروب به زردی می‌گراید، اگر مار در لانه شاهین آید او نمی‌تواند در لانه خود باقی بماند. اگر رهروی را مار بگزد از اثر زهر مار، رنگ رخس به زردی می‌گراید. مار با دیدن آفتاب نیرو می‌یابد و آفتاب در وقت غروب به زردی می‌گراید.»^{۱۸}

از آنجا که بدرالدین به علم و فضل مشهور و نزد عموم در حل مشکلات اجتماعی، زبانزد بود، سلطان محمد مجازات شیخ را به علما واگذار کرد.^{۱۹} از میان علما و فقها شخصی به نام مولانا حیدر هروری (هراتی) با شیخ به مناظره نشست و سرانجام بدرالدین به اتهام آشوبگری و بر هم زدن نظم جامعه و همچنین بدعت گذاری در دین، گناهکار شناخته شد و او را به دستور سلطان محمد، حلق آویز کرده، و اموالش را به وارثش دادند.^{۲۰} پورگشتال می نویسد: «که چون بدرالدین فقیه بود، به فتوای فقیه ایرانی، مولانا سعد هراتی که از شاگردان تفتازانی بود، او را مانند گناهکاران و بدعت گذاران از حلق بیابوختند.»^{۲۱}

قلندریه یکی از شدیدترین عکس العمل های اجتماعی بود که در ایران در برابر تهاجم مغول و سپس تشکیل حکومت ایلخانی در این سرزمین، نضج و نیرو گرفت. قلندریان که آشکارا قوانین شریعت را زیر پا گذاشته و هرگونه ارتباط و نزدیکی با مقامات حاکم را محکوم می کردند،^{۲۲} پس از تأسیس امپراطوری عثمانی و هنگامی که علما و روحانیون حکومتی به صورت عناصر اصلی طبقه حاکم درآمدند، آنان به مخالفت با وضع جدید برخاسته و نیز در قیام هایی که با عنوان «جلالی» علیه حکومت عثمانی در آناتولی بر پا می شد، حضور گسترده و فعالی داشتند.^{۲۳} همین مخالفت ها و موضع گیری ها سبب شد که پس از سوء قصد علیه جان سلطان بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ ق/۱۴۸۱-۱۵۱۲ م)، گروهی از قلندران که طور لاق^{۲۴} نامیده می شدند، به سختی تحت تعقیب قرار بگیرند، و این تعقیب سبب شد که این گروه داخل فرقه بکتاشیه شوند.^{۲۵} این شرایط به ظهور فرقه بکتاشیه و داخل شدن آنان در ساختار قدرت در امپراتوری عثمانی کمک شایانی کرد؛ چرا که این فرقه بیش از هر فرقه دیگر به مفاهیم عقیدتی دین حنیف اسلام معتقد بود، و نیز به سبب وابستگی اش به سلسله عثمانی، علما و متشرعان رسمی، بیشتر آن را می پذیرفتند.^{۲۶} با این حال، نوع نگاه سلاطین عثمانی به طریقت های صوفی و جایگاه آنان، نگاهی ایزاری و استفاده از آنان برای حفظ امپراطوری بود.

طریقت های صوفیانه در امپراطوری عثمانی با توجه به موقعیت و عملکرد خود و نیز نوع تعالیم و تجربیات مذهبی که در میان مردم تبلیغ می کردند، مورد توجه یا بی مهری قرار می گرفتند، چراکه سلاطین عثمانی برای جلوگیری از واکنش مردم به کارهای غیر معمول، و

ناتوانی در مملکت‌داری و حفظ موقعیت خود، به پیشرفت تصوف و خانقاه‌نشینی کمک مؤثر می‌کردند. حال چندان جای تعجب نیست که اگر گفته شود در مملکت عثمانی بالغ بر ۳۶ سلسله درویشی فعالیت داشتند که از این تعداد، یک سوم آن قبل از دولت عثمانی وجود داشت، و دو سوم دیگر از این سلسله‌ها پس از تشکیل دولت عثمانی در اواخر قرن هفتم هجری به وجود آمده بود.^{۲۷} همچنین حمایت امرای آناتولی و سلاطین عثمانی از اهل خرقة و طریقت‌های صوفیانه از یک‌سو، و نفوذ رهبران صوفی در حاکمان و سلاطین عثمانی از سوی دیگر، در پیشبرد و گسترش هر دو جریان تأثیر فراوانی داشت، به طوری که سلاطین عثمانی و رجال دولت این کشور، نهایت احترام و ادب را دربارهٔ ارباب طریقت‌ها نگه داشته، به نام آنان خانقاه‌ها گشوده و موقوفاتی اختصاص می‌دادند. برای مثال، غازی اورخان که طالب صحبت فقرا و محبت مردمان خدا بود و از برکت دعای ایشان بورسه را فتح کرد، در دامنهٔ کوه «کشیش طاغی بورسه» معابد و خانقاه‌هایی برای درویش‌های شیخیه بر پا کرد.^{۲۸} همچنین اورخان ضمن رعایت حال پیروان شیخیه از وجودشان استفاده می‌کرد و کنترل آنها را برای جلوگیری از هرگونه شورش و عصیان احتمالی نادیده نمی‌گرفت.^{۲۹}

سلطان بایزید اول (۷۹۲-۸۰۵ق) گنبدی سُرُبی بر بالای مزار حاجی بکتاش ساخته و سلطان مراد دوم (۸۲۴-۸۵۵ق) خانقاه و مسجدی در جوار آن، بنا کرد.^{۳۰} بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ق) نیز برای مشایخ مکتب‌های صوفیه و مریدان آنان و نیز زاویه‌نشینان حقوقی معین کرد که به صورت مستمر به آنان پرداخت می‌شد.^{۳۱} سلطان سلیم یکم (۹۱۸-۹۲۶ق) که خود حکمرانی صوفی‌مشرّب و عارف بود، در اثنای جنگ مصر، به سبب ارادت بسیارش به محی‌الدین عربی (۵۶۰-۸۳۸ق) که از بزرگ‌ترین صوفیان اسلامی بود، دستور داد تا آرامگاه او را بازسازی کرده و مسجد و عمارتی در جوار آن برایش ساختند، و هنگام بازگشت از جنگ نیز با برخی از صوفیان ملاقات داشت.^{۳۲}

از طرف دیگر، پیروان طریقت نیز گاهگاهی در جنگ‌ها شرکت کرده و با حضور خود، روحیهٔ مضاعفی به امیران و سرداران عثمانی می‌بخشیدند، به طوریکه شاهان عثمانی هنگام عزیمت به جنگ، به دست برخی از آنان شمشیر «غزا» بسته و برخی از پیروان و مریدان

آنان را همراه خود به جنگ می بردند، چنان که تعدادی از پیروان طریقت، به ویژه بکتاشی ها در دومین جنگ قوصوه،^{۳۳} در زمان سلطان مراد دوم (۸۲۴ - ۸۵۵ق) در کنار جنگجویان ارتش عثمانی به نبرد پرداختند.

ب) چگونگی ورود بکتاشیه به ساختار قدرت در امپراطوری عثمانی ۱. حاجی بکتاش پیشوای طریقت بکتاشیه

سید محمد رضوی نیشابوری یا حاج بکتاش ولی، درویش و صوفی قرن هفتم هجری که طریقت بکتاشیه نام خود را از وی اخذ کرده، از شخصیت های مورد منازعه و آمیخته به افسانه در بین مورخان است که اطلاعات دقیقی از زندگی وی در دست نیست. منابع، نام و نسب وی را به صورت سید محمد رضوی،^{۳۴} محمد نیشابوری،^{۳۵} محمد بن ابراهیم بن موسی خراسانی^{۳۶} و همچنین حاج بکتاش ولی بن سلطان ابراهیم بن موسی^{۳۷} آورده اند. حاج بکتاش را بکتاش رومی نیز نامیده اند.^{۳۸} وی در میان ترک ها به حاج بکتاش ولی مشهور شده است.^{۳۹}

در خصوص لفظ «بکتاش» و معنای آن، در منابع آمده است که کلمه ای ترکی و به معنای، برادر بزرگ، صاحب و شریک است.^{۴۰} درباره علت نام گذاری او گفته شده است که چون حاج بکتاش به عثمان وعده سلطنت می داد، عثمان نیز وقتی اندک فتحی کرد، به سید محمد لقب «بکتاش»، یعنی برادر بزرگ سلطنت داد.^{۴۱} این احتمال نیز وجود دارد که حاجی بکتاش به علت زندگی زاهدانه اش، از سوی قبایل ترکمان به عنوان «ولی» شناخته می شد.^{۴۲} پدرش سید ابراهیم ثانی، و مادر وی خاتم دختر شیخ احمد یکی از علمای نیشابور بوده است.^{۴۳} بیشتر منابع بر خراسانی بودن حاجی بکتاش ولی و تاریخی بودن شخصیت وی صحه می گذارند،^{۴۴} چنان که در *بستان السیاحه شیروانی* آمده که موطن آن جناب خراسان و در شهر نیشابور بوده است.^{۴۵} در برخی منابع حاج بکتاش ولی، با پیرایه هایی همان سید اسحاق علوی برزنجی^{۴۶} و همچنین یکی از پیشوایان اهل حق و از اقطاب چهل تنان^{۴۷} در اهل حق معرفی شده است.^{۴۸} در *مناقب العارفین افلاکی*، حاج بکتاش، معاصر مولانا جلال الدین بلخی شمرده شده که مردی عارف دلد و روشن درون بود، گرچه در قید و بند شریعت نبود.^{۴۹}

بیشتر منابع سال‌های اولیه زندگی حاج بکتاش را دوران کسب علم و معرفت و فراگیری علوم مذهبی دانسته‌اند که در کنار احمد یسوی و لقمان پرنده^{۵۰} سپری شده است. فواد کوپرولو حاج بکتاش را شاگرد و جانشین احمد یسوی معرفی می‌کند.^{۵۱} اولیاء افندی (۱۶۷۹م)، که با نام «چلبی» شناخته می‌شود، ضمن اینکه حاج بکتاش را مرید احمد یسوی می‌داند، می‌نویسد که حاجی بکتاش به فرمان احمد یسوی و همراه با تعدادی از مقدسین و پارسایان، از جمله محمد بخارا، شمس‌الدین تبریزی، محی‌الدین عربی و صاری سلتوق، راهی بلاد روم (آسیای صغیر) شد.^{۵۲} حاجی بکتاش، پس از فراگیری علوم مذهبی ظاهر و باطن، به دستور مرشد خود، احمد یسوی، به بدخشان رفت و در همان‌جا به جهاد پرداخت و بعد از بازگشت به خراسان، سفر نجف در پیش گرفت و چهل روز در تربت مولای متقیان، علی‌علیه‌السلام مجاور ماند و از آنجا به مکه رفت و در آنجا گوشه‌نشینی اختیار کرد، آنگاه از مکه روانه بیت‌المقدس شده، مسجد اقصی و تربت انبیا را زیارت و به دمشق و حلب سفر کرده، و سپس به بلاد روم رفت و در همانجا رحل اقامت افکند،^{۵۳} چنان‌که در *طرائق الحقایق* آمده است:

جذبۀ من جذبات الحق ایشان را ربوده و مدتها روز و شب در صحراها گردیده، در نجف اشرف و مکه معظمه مدت‌ها معتکف بوده و در حدود ۶۶۰ هـ. ق در عوالم مکاشفه، مأمور به مسافرت و سیاحت روم گردیده، بی‌لاد روم آمده...^{۵۴}

اینکه حاجی بکتاش از چه زمانی به تبلیغ اصول خود در میان قبایل ترکمان آسیای صغیر پرداخت دقیقاً مشخص نیست، اما منابع از رابطه‌ی وی با بابا اسحاق و نقش وی در جنبش باباییه خبر می‌دهند، چنان‌که مصطفی شیخی وی را از جمله صوفیانی می‌داند که به نهضت باباییه پیوست.^{۵۵} البته ممکن است حاجی بکتاش یکی از یاران بابا اسحاق، پیشوای باباییه بوده باشد، اما به نظر نمی‌رسد که در جنبش باباییه فعالیت و شور و حرارت قابل توجهی از خود نشان داده باشد. بله می‌توان گفت که به سبب شخصیت و نفوذی که در میان ترکمانان داشته، توانسته است بازماندگان شورش باباییه را پیرامون خود جمع کند. گولپینارلی در این زمینه می‌نویسد: «اما کسانی که از شورش بابایی‌ها جان سالم بدر بردند، دور حاجی بکتاش جمع شدند و او به عنوان سرور باباییان، شیخ قلندران و پادشاه ابدلان شناخته شد.»^{۵۶}

حاج بکتاش پس از این واقعه از سیواس به آماسیه و قیر شهر (در ترکیه فعلی) رفته، سپس به شهر قیصریه عزیمت می‌کند. در ادامه از قیصریه به «قره اویوک» (حاجی بکتاش کنونی) قصبه‌ای میان قیصریه و قونیه رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند.^{۵۷}

۲. زمینه‌های پیوند بکتاشیه با ارتش ینی‌چری

تاریخ و سرنوشت بکتاشیه با ظهور عثمانیان و ارتش ینی‌چری پیوند خورده، به طوریکه برای آگاهی از تاریخ و تحولات سیاسی-اجتماعی بکتاشیه، شناخت و آگاهی نسبی از سازمان ینی‌چری و چگونگی شکل‌گیری آن در حکومت عثمانی لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

با تأسیس امپراطوری عثمانی در سال ۶۷۹ق/۱۲۸۰م فصل تازه‌ای از تحولات سیاسی-اجتماعی و مذهبی در جهان اسلام آغاز شد. سلاطین مقتدری چون محمد دوم (۸۵۵-۸۸۶ق)، سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ق)، سلیمان قانونی (۹۲۷-۹۷۴ق)، مراد چهارم (۱۰۳۳-۱۰۵۰ق)، محمد چهارم (۱۰۵۸-۱۰۹۹ق) و... با اتکا به ارتش سازمان یافته اُجاق^{۵۸} ینی‌چری و دیگر نهادهای نظامی و نیز با مجهز شدن به تسلیحات نوین و همچنین با بهره‌برداری از شرایط سیاسی-اجتماعی آن روز دنیا، نه تنها توانستند به فتوحات گسترده‌ای نایل آیند، بلکه موفق شدند، از این طریق نیروی فکری و جریان‌های مذهبی موجود در جامعه عثمانی، چون بکتاشیه را به دیگر نقاط، نظیر منطقه بالکان در اروپا اشاعه دهند. شاید به همین علت است که امروز در اروپا بکتاشی‌ها را بیشتر از طریق ینی‌چری‌ها می‌شناسند.^{۵۹}

اینکه چرا سلاطین نخستین عثمانی به فکر تأسیس سازمان نظامی ینی‌چری افتادند، باید یادآور شد که با گسترش نفوذ عثمانی‌ها در بالکان، آنها به نیروی مسلح بیشتری نیازمند شدند و بدین ترتیب، حضور نیروی پیاده کادر ثابتی را در آن منطقه ایجاب می‌کرد که با ایجاد سازمان عجمی، پایه‌های این کادر ریخته شد. اسرای مسیحی و «دوشیرمه‌ها»^{۶۰} پس از آنکه در سازمان عجمی پرورش می‌یافتند، با روزی دو آچه مقرر، وارد سازمان ینی‌چری می‌شدند و بعدها این مقرری با توجه به شایستگی و نیز سابقه خدمت افزایش می‌یافت.^{۶۱} کارکرد دسته ینی‌چری که پیاده‌نظام لشکر عثمانی بودند، شرکت در جنگ در کنار سلطان، و محافظت مداوم از جان وی بود.^{۶۲} همراه ینی‌چری‌ها، فرقه متصوفه بکتاشیه وجود

داشت. طریقت بکتاشیه در میان اعضای سازمان ینی‌چری که حاجی بکتاش را پیر و مراد خود می‌دانستند، نفوذ بسیاری داشت، به طوری که طایفه یا اجاق ینی‌چری‌یان، هم سرباز بودند و هم درویش.^{۶۳} با این حال، گروهی که هسته اولیه سازمان ینی‌چری را تشکیل دادند، غازی‌های منسوب به طریقت بابایی بودند که بعدها به حاجی بکتاش پیوستند، و به همین علت است که ابتدا بین واحدهای ینی‌چری و درویش‌های آناتولی رابطه‌ای وجود داشته است.^{۶۴} طریقت بکتاشیه هم که از قرن هشتم هجری/ چهاردهم م در امپراطوری عثمانی شکل گرفت، تنها در اواخر قرن دهم هجری/ شانزدهم م بود که به طور رسمی به ینی‌چری‌ها ملحق شده، و بکتاشیگری آیین رسمی ینی‌چری‌ها قرار گرفت. به این ترتیب، بکتاشیگری تحت سیطره آل عثمان به صورت یک اجاق منظم نظامی درآمد.^{۶۵}

در منابع از ملاقات حاجی بکتاش ولی با اورخان غازی، دومین سلطان عثمانی و تأثیر حاجی بکتاش در اسلام آوردن لشکر ینی‌چری سخن به میان آمده، به طوری که هنگام دیدار اورخان و تنی چند از سپاهیان جدیدش با حاجی بکتاش که در قریه سولجه واقع در حوالی آماسیه صورت گرفت، حاجی بکتاش آستین خرقه خود را پاره کرده، بر سر یکی از آنها انداخته، گفت: که اسم این گروه، ینکی چری باشد و سفیدرو باشند. از آن پس ینی‌چریان از عقب کلاه خود پارچه‌ای به جای آستین خرقه درویش درآویخته و خود را فرزند و مرید حاج بکتاش می‌دانستند.^{۶۶}

درباره نقش حاجی بکتاش در تشکیل نیروی ینی‌چری و نیز اسلام‌آوری آنان، در *بستان*

السیاحه آمده است:

... و به توجه آن بزرگوار، طایفه ینی‌چری در آن دیار ظهور نموده، سبب آنکه وقتی با فرنگیان محاربه و مقاتله داشت، و در آن حرب لوای فتح و نصرت برافراشت و با غنایم موفور (زیاد) بدارالملک رسید و خمس غنایم عاید سلطان گردید، از جمله غنایم صد هزار غلام بود. سلطان به خدمت آن جناب (حاج بکتاش) عرض نمود که لشکر اسلام در غایت قلت و سپاه کفر در نهایت کثرت است، اگر بر کثرت مجاهدان و جمعیت ایشان همت نمایی و غلامان را بر ملت بیضا دعوت فرمایی، از الطاف ولایت‌مآبی دریغ نخواهد بود. آن جناب بنابر الهام غیبی و استدعای سلطان، غلامان را به دین اسلام دعوت کرد و لوازم مواظت و نصیت به جا آورد، زبان دعای خیر بر ایشان بگشاد و آن طایفه را ینی‌چری نام نهاد، یعنی لشکر جدید.^{۶۷}

درباره این موضوع، یعنی نقش حاجی بکتاش در شکل‌گیری ارتش ینی‌چری و ملاقات وی با اورخان غازی باید به چند نکته توجه کرد:

نخست، درباره مناسبات حاجی بکتاش با سلاطین نخستین عثمانی (عثمان، اورخان و مراد اول) - آنچنان‌که در *بستان السیاحه* آمده است - حاج بکتاش با سلطان مراد دیدار داشته، و خداوندگار آن وقت سلطان مرادخان بن اورخان بن عثمان بیگ بوده است.^{۶۸} نایب‌الصدر در *طرائق الحقایق* که ماجرای دیدار حاجی بکتاش با سلطان عثمانی و تشکیل ینی‌چری را عیناً از *بستان السیاحه* نقل کرده، خداوندگار آن وقت را اورخان بن مرادخان ترکمان سلجوقی معرفی کرده که از اجداد سلاطین عثمانی بوده است.^{۶۹}

دوم، اینکه با توجه به دوران زندگی حاجی بکتاش که از اوایل قرن هفتم (متولد ۶۰۵ق) تا اواخر قرن هفتم (م ۶۶۹ق یا کمی بعدتر) را شامل می‌شود، و نیز نگاهی به تاریخ حیات سلاطین نخستین عثمانی، عثمان غازی (۶۷۹-۷۲۵ق)، اورخان (۷۲۵-۷۶۲ق) و سلطان مراد (۷۶۲-۷۸۸ق) بالطبع دیدار حاجی بکتاش با اورخان و سلطان مراد، از نظرگاه تاریخی نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد. اگر به روایتی که طبق آن بکتاشی‌ها، آیین شمشیر بر کمر بستن عثمان غازی را به حاجی بکتاش نسبت داده‌اند، معتقد باشیم، می‌توان احتمال داد که حاجی بکتاش با عثمان دیدار داشته، و در آن صورت باید سال درگذشت حاجی بکتاش را به قول سعید نفیسی سال ۶۹۷ق در نظر بگیریم.^{۷۰} اگر مقصود از اورخان بن مرادخان سلجوقی - آن‌طور که در *طرائق الحقایق* آمده - یکی از سلاطین سلجوقی روم بوده باشد، با نگاهی به شجره‌نامه سلجوقیان روم، پادشاهی به نام اورخان وجود ندارد.^{۷۱}

سوم، از طرف دیگر، این احتمال نیز وجود دارد که بین اورخان (فرزند عثمان) و بکتاش نامی، ملاقات صورت پذیرفته که با حاجی بکتاش ولسی، پیشوای طریقت بکتاشیه فرق داشته و در واقع، شیخ بکتاشی زمان خودش بوده است، زیرا بکتاش به معنای بزرگ و صاحب و شریک است؛ یعنی کسی که صاحب و شریک دولت آن سلطان عصر بوده است.^{۷۲}

در خصوص نقش معنوی حاجی بکتاش به عنوان پیر و حامی نیروهای ینی‌چری، باید این نکته را افزود که سبب تعلق میان بکتاش و ینی‌چری‌ها آن است که ابدال موسی از

غازی‌های وابسته به طریقت باباییه، معروف به «آلپ آرزن»ها یا همان پهلوانان بود که در جنگ‌های مختلف در کنار اورخان غازی شرکت داشت و مدتی مجاور تربت بکتاش بود. در یکی از جنگ‌ها تاج الفی (کلاهی که بکتاشیان بر سر می‌گذاشتند) خود را به یکی از افراد ینی‌چری بخشید، از این‌رو در تأسیس این سازمان «الپ ارن»ها و شیخیه مؤثر بودند.^{۷۳} «الپ ارنرها» یا همان جنگجویان منسوب به طریقت باباییه، پس از شکست جنبش باباییه، پیرامون حاجی بکتاش جمع شدند و - همان‌طور که پیشتر گفته شد - هرچند حاجی بکتاش در این جنبش چندان فعالیتی از خود نشان نداد، ولی توانست بقیه یاران بابا اسحاق را اطراف خود جمع کند. پس بی‌سبب نیست که در منابع، این غازیان و جنگجویان که همان الپ ارنر نامیده می‌شدند، بیشتر از یاران حاجی بکتاش یا از خراسانیان وابسته به او معرفی شده‌اند که هنگام تشکیل ارتش ینی‌چری در این گروه شرکت کرده، و برای ینی‌چری‌ها مفید واقع شدند.^{۷۴} حال با توجه به اینکه در آن تاریخ و حتی پیش از آن، هر گروه و سازمانی برای خود پیری و مرادی داشت، ینی‌چری‌ها هم از این رسم تبعیت کرده، حاجی بکتاش را پیر و مراد خود قلمداد کردند.^{۷۵}

باباهای بکتاشی مشاوران اصلی ینی‌چری‌ها نیز بودند، و دانش و اعمال مذهبی افراد ینی‌چری را تقویت و در مقام روحانی دسته‌ها خدمت می‌کردند.^{۷۶} به گفته خانم آن ماری شیمل رهبران بکتاشی با عنوان «بابا» از قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) به این طرف، معمولاً نزدیک پادگان‌های ارتش ینی‌چری زندگی می‌کردند تا سربازان را از نظر معنوی هدایت کنند.^{۷۷} در واقع، ارتباط و وابستگی بین این دو گروه چنان بود که ینی‌چری‌ها را «طایفه بکتاشیان» هم گفته‌اند.^{۷۸} به این ترتیب، ینی‌چریان با تکیه بر فرقه بکتاشیه و با بهره‌مندی از حمایت معنوی باباهای بکتاشی به جنگ پرداخته و نفوذ و سلطه خود را بر شهرها و مناطق پی می‌گرفتند.

هرچند سازمان ینی‌چری در زمان تأسیس و استقرار دولت عثمانی، نقش چندان مهمی بر عهده نداشتند، ولی در دوران توسعه، نگهداری و حراست این دولت و در زمانی که دشواری‌ها و ضعف در قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی بر دستگاه دولت حاکم شده بود، نقش مناسبی بر عهده گرفتند، و به همین علت سلاطین عثمانی به مرور زمان و بر حسب نیاز بر تعداد آنها افزودند. پورگشتال با اشاره به این موضوع می‌آورد که عدد

ینی چریان در عهد سلطان محمد دوم به دوازده هزار رسیده بود و در عهد سلطان سلیمان به بیست هزار و در عهد سلطان محمد چهارم، چهل هزار شده بود.^{۷۹} از طرفی، نفوذ بیش از حد ینی چریان در امپراطوری عثمانی زمینه را برای دخالت آنان در عزل و نصب‌ها و جانشینی فراهم کرد.

در واقع، دخالت ینی چریان در مسائل مربوط به جانشینی سلاطین عثمانی به زمان‌های اولیه تشکیل دولت عثمانی و ماجرای کشته شدن سلطان مراد دوم در جنگ قوصوه و انتخاب بایزید به جانشینی برمی‌گردد.^{۸۰} البته نخستین حضور و دخالت جدی ینی چری‌ها در زمان سلطان سلیم دوم (۹۷۴-۹۸۲ق) اتفاق افتاد که باب دخالت سربازان ینی چری را در تعیین جانشین و عزل و نصب‌ها به طور گسترده باز کرد.^{۸۱} سلیم دوم که در قلمرو عثمانی به نام «سلیم زرد؛ ساری سلیم» و «سلیم دائم‌الخمر؛ سرخوش سلیم» و در غرب به نام «سلیم میگسار» شهرت داشت، توانست پس از مرگ پدرش، بی‌هیچ مخالفتی بر تخت بنشیند و پس از اینکه به تخت نشست، برای برقراری آرامش و آرام کردن عناصر اصلی قدرت، ناگزیر شد که رشوه و هدایای زیادی بپردازد. سلطان سلیم با توجه به رسم «جلوس بخشش» علاوه بر حقوق ثابت، مبالغی نیز به عنوان پاداش به ینی چریان پرداخت کرد تا از پذیرش حکومت جدید از سوی آنان اطمینان حاصل کند. به رغم این بخشش‌ها، با مطرح شدن تقاضای بیشتری از سوی ینی چریان، سلیم را بر آن داشت تا فرمان نابودی همه رهبران شورشی را صادر کند. بنابراین، با وضعی که ایجاد شده بود، سربازان ینی چری به طور مستقیم در مبارزات جانشینی قدرت دخالت می‌کردند.^{۸۲} شاید هم مقامات عثمانی برای مقابله با این نفوذ بود که طریقت رقیب بکتاشیه، یعنی مولویه را تقویت کردند.^{۸۳} به طوری که سلطان سلیم سوم (۱۲۰۴-۱۲۲۲ق) در زمان تدوین نظام جدید، سپاهیان را تحت نفوذ مولویه درآورد و مولویه را به جای بکتاشیه قرار داد.^{۸۴} تا جایی که با برکناری نیمی از افراد ینی چری شمار آنان حدود سی هزار تن رسید.^{۸۵}

ج) نمونه‌هایی از عملکرد و نقش بکتاشیان در امپراتوری عثمانی

۱. شورش‌های جلالی و نقش بکتاشیان

آشوب و قیام سربازان ینی چری که از حمایت معنوی باباهای بکتاشی بهره‌مند بودند، از

نکته‌های قابل ملاحظه در تاریخ عثمانی است. بکتاشی‌ها نیز به‌رغم آنکه از حمایت رسمی دولت بهره‌مند بودند و در مقایسه با دیگر فرقه‌های صوفی در سرزمین عثمانی، آزادی عمل بیشتری داشتند، همواره در مواقع مختلف به یاری ینی‌چری‌ها شتافته و از آنها حمایت می‌کردند. از طرف دیگر، بکتاشیه به‌رغم ارتباط خود با ینی‌چری‌ها و با توجه به اینکه طریقت حکومتی شمرده می‌شدند، هیچ‌گاه آن ویژگی‌های اصیل و اولیه و نیز اقبال عمومی خود را از دست نداده؛ و بسا اتفاق افتاد که بدگمانی دستگاه دولت و علمای وابسته به دربار را به خود برانگیختند.^{۸۶}

ظهور جلالیان در تاریخ عثمانی حادثه بزرگی تلقی شده است. ریشه قیام‌های جلالی به قیام جلال بوزاقلی در سال ۹۲۶ق، یعنی سال آخر حکومت سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ق) برمی‌گردد. جلال در سال‌های آخر حکومت سلیم اول به علت کشتار خونین عثمانی‌ها در سرکوب حامیان صفوی ترکمن‌ها دست به قیام زد. وی سال ۹۲۶ق/۱۵۱۹م در نزدیک توقات به کمک عشایری که از سوی صفویان حمایت می‌شدند، شتافت و با این ادعا که حضرت مهدی عجله تعالی فرجه است، کشاورزان و عناصر ناراضی شهر را به خود جذب کرد و خود را شاه اسماعیل نامید. جلال که از مبلغان حکومت صفوی در ایران بود، موفقیت‌های زیادی در برابر ارتش عثمانی به دست آورد تا اینکه لشکرش در برابر هجوم نیروی عثمانی تار و مار شد و هزاران تن از افرادش به قتل رسیدند. (۹۲۶ق) از این تاریخ به بعد تمام شورش‌های ضد حکومت عثمانی و اعتقادات اهل تسنن (عقیده رسمی حکومت عثمانی) که دولت عثمانی آن را پیگیری می‌کرد، «جلالی» نام گرفت و طی دو قرن همه جنبش‌های مخالف در آناتولی به همین نام خوانده می‌شدند.^{۸۷} البته «جلال» تنها به افرادی که از ستم‌های موجود در آناتولی به جان آمده و سر به عصیان برمی‌داشتند، اطلاق نمی‌شد، بلکه به امرا و سپهسالاران و وابستگان به دربار که از ریخت و پاش‌ها و کجروی‌های دربار به جان آمده و از پریشان‌حالی‌ها و بدبختی‌های مردم در آناتولی ناراضی بوده، و در راه کوتاه‌کردن دست آل عثمان از آناتولی تلاش می‌کردند نیز این نام داده می‌شد.^{۸۸}

بکتاشیان، به ویژه در نواحی شرق آناتولی، در مناسبات دولت صفویه و حکومت عثمانی پیوسته جانب صفویه را می‌گرفتند،^{۸۹} همچنانکه بکتاشی‌های اهل تصوف و فتوت

نیز خود را تابع شاه ایران قلمداد می‌کردند،^{۹۰} چراکه عقیده به الوهیت علی علیه السلام در میان بکتاشیان ساکن در شرق آناتولی جایگاه ویژه‌ای داشت و آنها را به علی‌اللهیان و قزلباشان وابسته به طریقت صفوی نزدیک می‌ساخت. شاید به همین علت بوده که پس از افزایش فعالیت‌های تبلیغاتی و سیاسی نظامی شیوخ طریقت صفوی، به ویژه از زمان جنید (مقتول ۸۶۴ ق) به بعد که در نهایت جنبش قزلباش را در پی داشت، بسیاری از بکتاشیان ساکن در نواحی شرقی آناتولی با عقاید غالبانه خویش به آنها پیوسته و سلاطین عثمانی را نامشروع شمردند.^{۹۱}

نکته مهم این است که باید بین بکتاشیه رسمی و دولتی مورد حمایت سلاطین عثمانی که هر چند حضرت علی علیه السلام را می‌پرستیدند، ولی آشکارا اظهار تشیع نمی‌کردند، و با بکتاشیگری مخالف حکومت عثمانی در منطقه آناتولی که به سلاح تشیع مجهز بوده و شاهان صفوی نیز از آنها حمایت می‌کردند، فرق گذاشت. در واقع، دو گروه در ترکیه حضرت علی علیه السلام را می‌پرستیدند: نخست، بکتاشیانی که خود را از نژاد ترک شمرده و زمینه ذهنی مساعد با خانقاه و اجاق آن داشته و به فرهنگ و معارف ترک علاقه‌مند بودند. این دسته به سبب وابستگی که با اجاق‌ینی‌چری داشتند، همواره از سوی سلاطین عثمانی تأیید می‌شدند. دیگری، شیعیانی که در ایالات خاوری سکونت داشته و تحت نفوذ دینی و سیاسی ایران بودند. این گروه با سلطه عثمانی‌ها در منطقه آناتولی مخالفت ورزیده، در شورش‌های جلالی نقش چشمگیری داشتند. شاهان صفوی نیز با حمایت از قیام‌کنندگان جلالی در آناتولی و بکتاشیان غالی در این منطقه، درصدد بودند تا آل عثمان را براندازند، از این‌رو همواره تشیع از نظر سلاطین سنی‌مذهب آل عثمان و مخصوصاً از دیده علمای رسمی، خطری دینی و سیاسی به شمار می‌آمد.^{۹۲}

اما نخستین قیام مهم جلالی در بوزقات بروز کرد. هنگامی که سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ ق) در موهاج (مُهاج = شهری در مجارستان) با دشمن نبرد می‌کرد، شورش در آناتولی بروز کرد. در این منطقه، عشایر ترکمن تحت رهبری یک مبلغ صوفی محلی به نام بابا ذالنون در برابر تلاش‌های سنجاق بیگ که در نخستین اقدام خود به منظور استقرار نظام مشخص مالیاتی و اراضی به ممیزی و مساحی زمین پرداخت، به مقاومت برخاستند (۹۳۳ ق). هرچند این قیام در نهایت به دست حسین پاشا بیگلر بیگ

روم ایلی و خسرو پاشا بیگلربیگ دیاربکر سرکوب شد و بابا ذالنون به قتل رسید،^{۹۳} اما موجب شعله‌ور شدن دیگر قیام‌ها در آناتولی شد، که نقطه‌ء اوج آن قیام قلندر چلبی در سال ۹۳۳ق بود.

۲. قیام قلندر چلبی

آن‌طور که منابع یادآور شده‌اند، در سال ۹۳۳ق آشوب وحشتناک بکتاشی در آناتولی به وقوع پیوست. قلندر چلبی یا قلندر اوغلو با این ادعا که از فرزندان حاج بکتاش ولی می‌باشد، رهبری قیام را به دست گرفت. مریدانش او را با نام قلندر بن اسکندر بن بالم سلطان بن رسول چلبی بن حبیب افندی می‌شناختند.^{۹۴} قلندر چلبی با دعوی مهدویت، افراد بسیاری از حوزه آماسیه و احتمالاً از مناطق مارش، البستان و در رأس همه، از قبایل قراجه‌لو و بیشانلو (دوقوز) را به دور خود جمع کرد، به طوریکه افراد مجتمع به دور چلبی را بیست تا سی هزار نفر نوشته‌اند.^{۹۵} نفوذ سلطان قلندر بر مریدانش به اندازه‌ای بود که در آن نواحی هرچه ایشیق (علویان) ابدال و طرلاق بود، همه در اطراف او گرد آمده بودند: قلندر شاه چنان قدرت و قوتی به هم زد و چنان مورد توجه مردم قرار گرفت که تا آن روز برای هیچ بیگانه‌ای میسر نشده بود. هر ناپاک عقیده و بدمذهبی که ایشیق یا ابدال نامیده می‌شدند، در اطراف او گرد آمدند. به تحقیق بیست هزار نفر اشقیاء دور و بر او بودند.^{۹۶}

در احسن التواریخ روملو درباره‌ء علت قیام آمده است:

... و سببش آن بود که سلطان سلیمان پادشاه روم، چاوشی را به طلب او (قلندر چلبی) فرستاد. قلندران به خیال بنگ آن بیچاره را به قتل آوردند. بنا بر آن، شاه قلندر ناچار آغاز مخالفت کرده، با قلندران او باش، بلده قیصریه را تاخته، لوای استیلا برافراخت.^{۹۷}

سلطان سلیمان، ابراهیم پاشا صدراعظم خود را با سه هزار یینی‌چری و دوهزار سپاهی برای سرکوبی قلندر فرستاد. بیگلربیگی‌های آناتولی و قرامان با همه سپاهیان خود به ابراهیم پاشا پیوستند. میان دو طرف در «جنگلیفه» محلی در حوالی توقات، نبردی سخت در گرفت. در این نبرد، علاوه بر تار و مار شدن سپاهیان سلطان سلیمان، عده‌ای از افراد سرشناس هم کشته شده و تمام تجهیزات و چادرهای سپاهیان به تصرف بکتاشیان درآمد. بکتاشیان که لخت و عور بودند، لباس‌های نظامی به تن کرده و البسه فاخره پوشیدند.^{۹۸}

همچنین در احسن التواریخ آمده است:

بهرام پاشا امیرالامرای آنادرلی (آناطولی) و پاشای قرامان و پاشای سیواس با جنود بی‌قیاس و بی‌خوف و هراس، به جنگ شاه قلندر آمدند. قلندران اکثر عربیان در برابر رومیان صف‌آرایی کردند. از روی خشم و کین به آن جنود سنگین حمله کردند و بهرام پاشا و سایر رومیان، هر کس که دعوی بهادری می‌کرد، روی به هزیمت نهادند. قلندران ایشان را تعاقب کرده، جمعی کثیر را به قتل آوردند.^{۹۹}

پیروزی قلندر موجب افزایش اعتماد مردم به وی شد. هدف اصلی ابراهیم پاشا نیز آن بود که طرف‌داران قلندر را پراکنده و متفرق سازد. از آنجایی که بسیاری از سپاهیان قلندر را افراد تهیدست و مال‌باخته تشکیل می‌داد و کسانی بودند که املاک و زندگی‌شان را از دست داده بودند، ابراهیم پاشا به این حيله و نیرنگ متوسل شد که با بازگرداندن املاک و دارایی آنها نیروهای قلندر اوغلی را از همراهی وی جدا سازد. به این ترتیب، ابراهیم پاشا بیشتر حامیان و طرف‌داران قلندر چلبی را با وعده‌های امیدبخش با خود همراه ساخت.^{۱۰۰} همچنین ابراهیم پاشا به رؤسای ترکمن وعده داد که استقلال کامل آنها را رعایت خواهد کرد. تنها پس از انجام این اقدامات بود که ارتش عثمانی توانست با قطع حمایت ناحیه البستان از شورشیان، قیام را سرکوب کرده و قلندر را به قتل برساند. (۹۳۴ق/۱۵۲۷م)^{۱۰۱}

۳. سلطنت آقاها و نقش بکتاشیان

در تاریخ عثمانی، دوره‌ای وجود دارد که به دوران «سلطنت آقاها» یا فرماندهان ینی‌چری معروف است. دوران سلطنت آقاها (۱۰۵۸-۱۰۶۲ق) که ابتدای حکومت سلطان محمد چهارم (۱۰۵۸-۱۰۹۹ق) اتفاق افتاد، نقطه اوج قدرت و نفوذ ارتش ینی‌چری در حکومت عثمانی است که با حمایت بکتاشیه صورت گرفت. زمانی که محمد چهارم، شاه شش‌ساله و فرزند سلطان ابراهیم دیوانه به تخت سلطنت جلوس کرد، اوضاع کشور چندان بسامان نبود. هنگامی که وی به قدرت رسید، بازیچه دست کسانی قرار گرفت که او را به قدرت رساندند. در واقع، یک هفته پس از جلوس سلطان محمد چهارم، در میان رهبران گروه‌های سیاسی مختلف، یعنی مادر سلطان، صوفی محمد پاشا و وزیر اعظم و ینی‌چری‌ها که قدرتمندترین دسته نظامی در پایتخت بودند، نبرد شدید در گرفت. صوفی محمد پاشا که در پی آن بود با جلب حمایت ینی‌چری‌ها اساس قدرت خود را محکم کند، توانست با اعطای هزار مقام حکومتی به افراد ینی‌چری که قبلاً در اختیار نیروهای سپاهی بود، میان

آنان تفرقه ایجاد کند. اما سرانجام، مبارزه بر سر قدرت به سود ینی‌چری‌ها خاتمه یافت و «آقاها» یا فرماندهان ینی‌چری توانستند با استفاده از موفقیت به وجود آمده، قدرت را به دست گیرند. این فرماندهان که از حمایت و پشتیبانی بکتاشی‌ها و باباهای بکتاشی نیز بهره‌مند بودند، پس از اینکه توانستند قدرت را به دست گیرند، صوفی محمد را خلع و قره‌مراد آقا را به جای وی منصوب کردند (۱۰۶۰ ق). بدین‌سان تاریخ عثمانی به اوج دوره‌ای نزدیک شد که به سلطنت آقاها شهرت دارد.^{۱۰۲} اما هم‌زمان با سلطنت آقاها در استانبول، آناتولی نیز تحت سلطه رهبران جلالی قرار داشت و همین رهبران جلالی بودند که سرانجام اساس سلطنت آقاها را چندان متزلزل ساخته و توانستند فرمانروایی سلسله‌ای از وزیران را بر خاندان عثمانی تحمیل کنند.^{۱۰۳}

۴. حکومت «قاضی‌زاده لِر» صدارت محمد کوپرولو و قیام آبازه حسن

از دیگر قیام‌های جلالی می‌توان به قیام آبازه حسن در آناتولی به سال ۱۰۶۹ ق اشاره کرد. قیام آبازه حسن در زمان صدارت محمد کوپرولو^{۱۰۴} به وقوع پیوست. از نکته‌های قابل توجه در زمان حکومت مراد چهارم (۱۰۳۳-۱۰۵۰ ق) و محمد چهارم (۱۰۵۸-۱۰۹۹ ق) قدرت‌گیری علمای برجسته بود، به طوری که اعضای برجسته علما تحت عنوان «قاضی‌زاده لِر» (پشتیبانان قاضی‌زاده) تحت رهبری قاضی‌زاده محمد افندی (متوفای ۱۰۴۵ ق) علم مبارزه با اهل تصوف را که سیواسی افندی آنان را نمایندگی می‌کرد، برافراشتند. قاضی‌زاده ادعا کرد که سماع و چرخش حرام است و این ادعا توسط پیروانش با تعصب و شدت بیشتری پیگیری شد.^{۱۰۵} همچنین وی هرگونه بدعت‌گذاری در اصولی را که از زمان پیامبر اسلام ﷺ مطرح شده بود، محکوم و صوفیان را بدترین بدعت‌گذاران در اسلام اعلام کرد.^{۱۰۶} پرنفوذترین جانشین قاضی‌زاده مردی به نام استوانی افندی بود که در اوایل سلطنت محمد چهارم بسیاری از انتصابات تحت نظارت وی انجام و به دستور وی فرقه‌های تصوف و حتی بکتاشیه نیز سرکوب شدند.

روحیه تنگ‌نظرانه و سخت‌گیرانه قاضی‌زاده لِر به حدی رسید که با تعطیل شدن خانقاه‌ها و زاویه‌های اهل تصوف، مردم به جان آمده، از روی نومیدی، به گروه شورشیان جلالی و دیگر گروه‌های ناراضی پیوستند.^{۱۰۷} در این زمان، رهبر جلالی، آبازه حسن، بیشتر

نواحی شرق را تحت نظارت خود درآورد. شرایطی که در سال‌های پیشتر موجب بروز قیام‌های جلالی شده بود، یک بار دیگر آتش قیام و شورش را شعله‌ور ساخت، و همهٔ ینی‌چری‌ها و حامیان بکتاشی آنها که از حکومت جدید در استانبول در رنج بودند، به آناتولی گریخته و در آنجا به دسته‌های شورشی ملحق شده و توده‌های مردم را به قیام علیه حکومت استانبول برانگیختند. این بحران، سلطان محمد چهارم (۱۰۵۸-۱۰۹۹ق) را مجبور کرد که محمد کوپرولو را به مقام وزارت اعظم منصوب کرده و برای حفظ امپراطوری به او قدرت و اختیارات لازم بدهد.^{۱۰۸} آبازه حسن از صف سواره‌نظام قاپی‌قولی (لشکر مرکزی ثابت و دائمی سلطان که افراد آن را زندانیان و نیروهای مزدور مسلمان و غیرمسلمان تشکیل می‌دادند) بود که همراه ابشیر پاشا، وزیراعظم به استانبول آمد. پس از کشته شدن ابشیر پاشا، حسن با هزار تن از همراهانش به آناتولی بازگشت و شمار بسیاری از افراد ابشیر پاشا را دور خود گرد آورد. وی و یارانش چنین گفتند:

تا زمانی که وزیر اعظم (محمد کوپرولو) کشته نشود، نه به جنگ می‌رویم و نه به بغداد. تا پانزده روز به انتظار پاسخ قطعی می‌مانیم، اگر پیشنهادمان پذیرفته شد چه بهتر، در غیر این صورت، آنچه را که مصلحت می‌دانیم خواهیم کرد.^{۱۰۹}

در نیمهٔ ماه مه سال ۱۰۶۹/۱۶۵۸ق آبازه حسن، مجمعی عمومی در قونیه برگزار کرد، و در این احوال محمد کوپرولو کوشید که با فراخوانی آبازه حسن و پشتیبانانش به جنگی که در آن زمان با ترانسیلوانیا در جریان بود، از بروز قیام جلوگیری کند. اما آبازه حسن در ۸ جولای ۱۰۶۹/۱۶۵۸ق قیام خود را علنی ساخت و با پیوستن هزاران تن از نیروهای جلالی، روستاییان و دیگر اقشار تهیدست و ستمدیده به وی، قیام ابعاد وسیع‌تری پیدا کرد. آبازه حسن چندان جسارت یافت که برای آناتولی حکومت مستقلی اعلام کرد و تنها روملی تحت نظارت حکومت عثمانی باقی ماند. از طرف دیگر، آبازه حسن چون آگاه شد که سلطان برای جلوگیری از شورش، کوپرولو را فدا نخواهد کرد، گفت: «روم ایلی مال آنان و آناتولی از آن ما»، و سپس برای آنکه شاه را وادار به پذیرفتن نظرات خود سازد، افرادی را برای کشتن مأموران عالی‌رتبهٔ شاه به مناطق مختلف اعزام داشت.^{۱۱۰} سلطان محمد هم که دریافته بود شورشیان سرِ سازگاری نخواهند داشت، فتوایی بر این مضمون گرفت: «اکنون که لشکریان اسلام در حال جنگند کسانی که آشوب و فتنه بر پا کنند از

دشمن اشد و افسدند.» این فتوا به دستور شاه تکثیر شد و برای ولایت‌ها و شهرستان‌ها ارسال شد.^{۱۱۱} سرانجام قیام آبازه حسن با طرح توطئه‌ای توسط محمد کوپرولو سرکوب شد. محمد کوپرولو سلطان را متقاعد کرد که تنها هجوم رویارویی می‌تواند امپراطوری و خود آنان را از تهدید قیام برهاند. همچنین وی حقوق شش ماه سربازان را جلوتر پرداخت کرد تا از وفاداری آنان به سلطان اطمینان حاصل شود. محمد کوپرولو موفق شد در یک حمله، شش هزار تن از افراد آبازه حسن را نابود کند. همچنین به تعقیب وی ادامه داد تا اینکه آبازه حسن شروع به عقب نشینی کرد. آبازه حسن در حالی که از کمبود آذوقه و تدارکات به شدت رنج می‌برد، پیشنهاد متارکه جنگ داد. محمد کوپرولو با طرح توطئه‌ای آبازه حسن و پیروانش را به اردوی خود دعوت کرد، سپس طی ضیافتی که بدین مناسبت در حلب تدارک یافته بود، همگی را قتل‌عام کرد. (۱۶ فوریه ۱۶۵۴م/۱۰۷۰ق) آن‌گاه محمد کوپرولو کارگزاران خود را برای سرکوب همه کسانی که مظنون به همکاری با قیام بودند، (از جمله ینی‌چری‌ها، درویش‌های صوفی و باباهای بکتاشی، معلمان و افراد دیگری از طبقه علما) به نواحی آناتولی اعزام کرد و آنان با حدود دوازده هزار سر بریده به پایتخت بازگشتند.^{۱۱۲}

ج) حکومت سلطان محمود دوم و افول بکتاشیان

سلطان محمود دوم (۱۲۲۳-۱۲۵۵ق) را باید آغازگر اصلاحات نوین و بنیادین در ارتش عثمانی دانست. مقارن به قدرت رسیدن سلطان محمود اوضاع کشور چندان بسامان نبود. با خلع سلطان سلیم سوم از سلطنت در ۲۹ می سال ۱۸۰۷م/۱۲۲۲ق عملاً تلاش‌های وی برای نوسازی امپراطوری متوقف شد. ارتش ینی‌چری به روزگار محمود دوم با تکیه بر فرقه بکتاشیه و بهره‌مندی از حمایت باباهای بکتاشی به صورت نیروی قابل توجهی درآمده، به طوری که با افزایش کمی نیروهای ینی‌چری، فساد نیز میانشان رخنه کرده بود. از جمله عوامل رسوخ فساد در میان آنان این بود که دولت به ینی‌چریان اجازه ازدواج و تجارت داده، در نتیجه، پیوند آنان با پادگان‌ها کم شد و فقط تنها برای دریافت حقوق به آنجا مراجعه می‌کردند. دشواری بیشتر وقتی پدید آمد که ینی‌چریان آموزش‌های نظامی جدید را نپذیرفته و سودمندی آن را انکار می‌کردند.^{۱۱۳} توجیه آنها این بود که حاج بکتاش ولی هنگام تأسیس ارتش ینی‌چری برای آنان طلب برکت کرده و پیروزی دائمی آنان را از

خداوند خواستار شده است.^{۱۱۴} محمود دوم ابتدا کوشید تا ینی چریان را به پذیرش آموزش‌های نظامی منطبق با نظام اروپایی و پیوستن آنان به ارتش جدیدی که ایجاد کرده بود، وادار کند، اما این اقدامات سودی نبخشید تا آنکه در فاصله سال‌های ۱۲۳۰-۱۲۳۲ق زمینه‌ای فراهم شد که سلطان توانست از دست گروه‌های کوچکی از ینی چریان رهایی یابد و آن، انقلاب یونان و شکست نیروهای ینی چری از شورشیان یونانی بود که در واقع، تحقیر نیروهای ینی چری را در پی داشت.^{۱۱۵} محمود دوم به ینی چریان «طایفه بکتاشی» و به آغاها «آغای بکتاشیان» و به اجاق ینی چریان «اجاق بکتاشیان» و به کاتبان ینی چری «خواجه بکتاش» خطاب می‌کرد، و از آنجا که همیشه در هر اجاق سپاه ینی چری، یک بابای بکتاشی حاضر بود، یک سیاست را در برابر همه بکتاشیان در پیش گرفت.

اما واقعه‌ای که عزم سلطان محمود دوم را برای انحلال سپاه ینی چری و به تبع آن، براندازی فرقه بکتاشیه جدی ساخت، شورش ینی چری‌ها در شب ۱۴ ژوئن ۱۸۲۶م/۱۲۴۲ق بود که حمایت همه‌جانبه بکتاشیان را در پی داشت. گروه‌های شورشی در سراسر شهر پراکنده شده و به غارت‌خانه‌های نیروهای اشکینجیان^{۱۱۶} و همچنین عمارت باب عالی پرداختند. در واکنش به این آشوب‌ها، وزیر اعظم، سربازان وفادار به سلطان را فراخوانده و از اعضای برجسته حکومت و علما خواست که در حمایت از سلطان در قصر توپ قابی اجتماع کنند. در این موقع، سلطان به سرعت از قرارگاه تابستانی خود در بشیکطاش به قصر آمد. لوای پیامبر اکرم ﷺ برافراشته شد و کارگزارانی در سراسر شهر پراکنده شده تا مؤمنان را وادار کرده که به جنگ ینی چری‌های شورشی بپردازند. شورشیان حاضر در میدان، قتل‌عام شدند و ساختمان‌های سربازخانه‌ها به آتش کشیده شد و همه افراد داخل ساختمان‌ها طعمه حریق شدند (۱۲۴۲ق). در پی این کشتار به منظور دستگیری سایر ینی چری‌های مستقر در استانبول و در سراسر امپراطوری، تدابیری شدید اتخاذ شد. روز بعد سپاه منحل شد. هرچند به منظور فرو نشانیدن احساسات عمومی، آنانی که حواله‌های حقوقی در دست داشتند و در تلاش‌های علیه سلطان چندان فعال نبودند یا در رفتار سوء ینی چری‌ها سهمی نداشتند، با توجه به وعده‌های پیشین سلطان اجازه یافتند تا آخر عمر از آن حقوق بهره‌مند شوند.^{۱۱۷}

پس از قتل‌عام ینی چری‌ها به دستور سلطان محمود دوم و انحلال این سازمان، فرقه

درویش‌های بکتاشی که ینی‌چری‌ها را از بدو تأسیس، تقویت روحی و معنوی نموده، و مردم را به پشتیبانی از آنان دعوت می‌کرد، آماج مقاصد جدید سلطان قرار گرفت. در *بستان السیاحه شیروانی* آمده است:

... تا آنکه به موجب آیه کریمه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» آن فرقه با سلطان محمودخان در سال ۱۲۴۱ق طغیان ورزیدند و تیغ عصیان بر روی ولی‌نعمت خویش کشیدند و با سلطان به مخالفت برخاستند، هرچند خداوندگار از روی شفقت، نصایح سودمند فرمود، قبول نکردند، لهذا فرمان بر قتل و استیصال آن برگشته بختان صادر گشت، و در اندک زمان، صد هزار ینی‌چری از این عالم درگذشت و حکم شد که هر جا و هر مکان و هر دیار و هر شهر که از اجاق ینی‌چری بود، برانداختند، و جمیع مردان آن طایفه را از کشور روم و شام و عراق عرب و غیرهم، معدوم و نابود ساختند.^{۱۱۸}

در استانبول برخی از رهبران فرقه بکتاشی اعدام و خانقاه‌های آنان تخریب شد (۱۲۴۲ق)^{۱۱۹} و اموال آنان مصادره شده و به پیروان فرقه نقشبندیه (منسوب به بهاءالدین نقشبند) واگذار شد^{۱۲۰} و از آن پس بکتاشیه به صورت یکی از شعبه‌های فرقه نقشبندیه درآمد.^{۱۲۱}

سلطان محمود به جای سازمان ینی‌چریان لشکر «محمدیه» را تأسیس کرد و قاعده لشکرکشی را بر وفق قانون فرنگیان ترتیب داد.^{۱۲۲} به هر حال، واقعه انحلال ارتش ینی‌چری و متحدان آنان به دست سلطان محمود دوم و براندازی فرقه بکتاشیه، در تاریخ عثمانی آن قدر اهمیت دارد که از سوی ترک‌ها به نام واقعه «فرخنده» یا «خیریه» شهرت یافته است.^{۱۲۳}

طریقت بکتاشیه که از زمان سلطان عبدالعزیز (۱۲۷۸-۱۲۹۳ق) دوباره جان گرفته بود، تا زمان الغای دوباره این فرقه و دیگر طریقت‌های درویشی توسط آتاتورک در سال ۱۹۲۵م به حیات خود ادامه داده و در ترکیه رواج کاملی یافت.^{۱۲۴} در این دوران، بکتاشیان بیشتر در خانقاه‌ها و تکایا زندگی کرده و دیگر چون گذشته در امور نظامی و دولتی نقشی نداشتند. همچنین بسیاری از پیروان بکتاشی به سرزمین‌های شام، مصر، عراق و به ویژه به آلبانی در منطقه بالکان عزیمت کردند. در *طرائق الحقایق* درباره اوضاع بکتاشیان و پراکندگی جغرافیایی آنان آمده است:

و طریقه بکتاشیه در آناتولی و روم ایلی و جزایر روم و بلاد مصر و شام و عراق

جاریست؛ و ملوک عثمانی تکایای دلگشا جهت آسایش ایشان در تمامی ممالک محروسه ساخته‌اند و آنان در غایت خوشی و جمعیت خاطر اوقات گذرانند، و بر مسافرین و فقرا و مساکین راحت رسانند.^{۱۳۵}

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخ عثمانی و چگونگی ظهور این امپراطوری در آسیای صغیر در قرن هفتم هجری، این نکته را مسلم می‌سازد که امیرنشین عثمانی در راه تبدیل شدن خود به قدرتی برتر در آناتولی و در ادامه، برای تحکیم پایه‌های قدرت خود، به ویژه در نواحی مرزی و نیز برای وحدت بخشیدن به امپراطوری که اقوام و مذاهب گوناگون را در خود جای داده بود، همواره از گروه‌های درویشی و طریقت‌های صوفی حمایت کرده و به آنها به دیده احترام می‌نگریست. در این میان، طریقت بکتاشیه منسوب به حاج بکتاش ولی که بیش از هر فرقه دیگر به مفاهیم عقیدتی دین اسلام معتقد بوده و آشکارا اظهار به تشیع نمی‌کردند، مورد قبول سلاطین سنی مذهب عثمانی و علما و متشرعان دربار عثمانی قرار گرفتند. طریقت بکتاشیه نیز از طریق پیوند با سازمان نظامی ینی‌چری به نیروی تعیین‌کننده و تأثیرگذار در امپراطوری عثمانی تبدیل شد. سرانجام نفوذ بیش از حد بکتاشیان و سازمان مورد حمایت آنان، یعنی ینی‌چریان در امور سیاسی و داخلی عثمانی، و شرکت در شورش‌های مختلف، زمینه را برای انحلال آنان در سال ۱۲۴۲ق، به دست سلطان محمود دوم فراهم کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، «جریان‌های فکری در امیر نشین‌های آناتولی و دولتهای قراقیونلو و آق قویونلو»، *تحقیقات تاریخی*، ش ۴ و ۵، ص ۱۰۰-۱۰۱.
۲. عبد الباقی گولپینارلی، *مولانا جلال‌الدین*، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۶۰.
3. Jacob
4. J.K.Birge
۵. پی. ام. هولت و آن. ک. س. لمبتون، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، ص ۳۵۵.
۶. همان، ص ۳۶۳.
۷. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، ج ۱، ص ۴۳.
۸. هولت و لمبتون، *تاریخ اسلام*، ص ۳۶۵.
۹. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۶۰۰.
۱۰. همان، ص ۵۵۹.
۱۱. هولت و لمبتون، *تاریخ اسلام*، ص ۳۶۵.
۱۲. عبد الباقی گولپینارلی، *مولویه بعد از مولانا*، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۳۳۷.
۱۳. همان، ص ۳۳۷.
۱۴. محمدحسن راز نهران، *ایلات و تصوف*، ص ۱۱۶.
۱۵. احمد رفیق، «رافضی‌گری و بکتاشیگری»، ترجمه توفیق سبحانی، *معارف*، ش ۱، ص ۶۳.
۱۶. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۴۰۷.
۱۷. همان، ص ۴۰۸.
۱۸. رحیم رئیس‌نیا، *بدالدین مزدکی دیگر*، ص ۶۲.
۱۹. احمد رفیق، *رافضی‌گری و بکتاشیگری*، ص ۶۷.
۲۰. مولانا حیدر هراتی چنین فتوا داده بود: «شرعاً قتلش حلال ولی تصرف اموالش حرام است.» اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، ص ۴۱۲.
۲۱. یوزف هامر پور گشتال، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، ج ۱، ص ۳۵۱.
۲۲. ایرا ماروین لاپیدوس، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری زاده، ص ۴۶۲.
۲۳. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۷۰ و ۲۶۹.
24. Talk Torlak
۲۵. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاج بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۱۴.
۲۶. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۲۶۹.
۲۷. یوزف هامر پور گشتال، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲۸. همان، ص ۱۴۹.
۲۹. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۶۰۰.
۳۰. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۲۵.

۳۱. اسماعیل احمد یاقی، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، ص ۴۹.
۳۲. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۳، ص ۳۹۸.
۳۳. جنگ قوصوه در دو مرحله صورت گرفت. نخستین جنگ قوصوه در سال ۷۹۱ ق / ۱۳۸۹ م بین نیروهای مراد اول و نیروهای متحد بالکان در گرفت. دومین جنگ قوصوه، در زمان مراد دوم، در سال ۸۵۲ ق / ۱۴۴۸ م اتفاق افتاد. ر.ک: اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۱، ص ۲۸۹، ۲۹۵، ۵۰۲، ۵۰۶.
۳۴. محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ج ۲، ص ۳۴۵.
۳۵. محمدعلی تبریزی خیابانی، *ریحانه الادب*، ج ۱، ص ۲۹۷.
۳۶. کامل مصطفی شیبی، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ص ۳۵۶.
۳۷. سعید نفیسی، *سرچشمه تصوف*، ص ۲۱۰.
۳۸. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاج بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۰۶.
۳۹. غلامعلی حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳، ص ۶۵۰.
۴۰. محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۴۷.
۴۱. نورالدین مدرسی چاردهی، *سلسله‌های صوفیه در ایران*، ص ۳۳۹.
42. matti moosa, *E ntermst shiites The Chulatsects, syracuse university*, p. 43
۴۳. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاج بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۰۵.
۴۴. ر.ک: محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۴۵؛ محمد علی تبریزی، *ریحانه الادب*، ص ۲۹۷؛ ادوارد براون، *از سعدی تا جامی*، ج ۳، ص ۱۷ و ۵۱۶؛ جان.ک. بریج، *طریقت دراویش بکتاشیه*، ص ۳۵۶.
۴۵. زین‌العابدین شیروانی، *یستان السیاحه*، ص ۱۵۲.
۴۶. او از علویان زاگرس بود که پس از پدرش، سید عیسی علوی همدانی، رهبری سیاسی، مذهبی و نظامی علویان تندرو در غرب ایران را بر عهده گرفت. علویان مرکزی و خراسان و ماوراء النهر و هند، با آگاهی از ظهور ایشان، به نهضت او پیوستند و با وی بیعت کردند. (محمدعلی سلطانی، *تاریخ اهل حق*، ص ۷۸).
۴۷. چهل تنان یا چهل تن نور، پیشوایان اهل حق می باشند که براساس نوشته نور علی امجد العرفا نیشابوری، در رساله درویش، این چهل تن نور از نور مولی علی علیه السلام بودند، و این چهل تن پاک همان نور ولایت مولا هستند. سیدمحمدعلی خواجه الدین، *سر سپردگان*، ص ۸-۱۱.
۴۸. سیدمحمدعلی خواجه الدین، *سر سپردگان*، ص ۱۰.
۴۹. شمس الدین احمد افلاکی، *مناقب العارفین*، ج ۱، ص ۳۸۱.
۵۰. درباره شخصیت تاریخی لقمان پرنده یا لقمان خراسانی منابع تقریباً اتفاق نظر دارند. محمدعلی مدرس تبریزی، *ریحانه الادب*، ص ۲۹۷؛ محمد معصوم شیرازی (نائب الصدر)، *طرائق الحقایق*، ص ۳۴۸؛ فؤاد کوپرولو، *ریشه‌های افسانه‌های مربوط به حاجی بکتاش ولی بنیانگذار طریقت بکتاشیه*، ترجمه محمد تقی امامی خوئی، ص ۱۳۱.
۵۱. کوپرولو، فؤاد، همان، ص ۱۲۷.
52. matti moosa, *E ntermst shiites The Chulatsects, syracuse university*, p. 31.
۵۳. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاج بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۰۷.

۵۴. محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۴۶.
۵۵. کامل مصطفی شیبی، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ص ۳۵۶.
۵۶. عبد الباقی گولپینارلی، *مولویه بعد از مولانا*، ص ۳۶۵.
۵۷. عاشق پاشازاده، *تواریخ آل عثمان*، ص ۲۰۰-۲۰۴.
۵۸. اجاق (یا اول جاق): در معنای مجازی به خاندانی که آتش آن خاموش نشود، گفته می‌شود. اما در اصطلاح به تشکیلات نظامی ینی چری که بیشتر بکتاشی بوده‌اند، اطلاق شده است. (احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ص ۷۶).
۵۹. مرتضی اسعدی، *جهان اسلام*، ص ۲۸۶.
۶۰. دو شیرمه: در لغت به معنای اجتماع جوانان می‌باشد. و منظور از دو شیرمه، سربازگیری دوره‌یی از میان پسران مسیحی کشور بالکان بود که بهترین آنها به ارتش و دربار عثمانی راه می‌یافتند. (استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۶۴).
۶۱. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵.
۶۲. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۲۱۸.
۶۳. یوزف هامر پور گشتال، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۱۴۷.
۶۴. برنارد لوئیس، *استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی*، ترجمه ماه ملک بهار، ص ۲۲۶.
۶۵. احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۶۷.
۶۶. یوزف هامر پور گشتال، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۹۲.
۶۷. زین العابدین شیروانی، *بستان السیاحه*، ص ۱۵۲ و ۵۳.
۶۸. همان، ص ۱۵۲.
۶۹. محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ج دوم، ص ۳۴۶.
۷۰. سعید نفیسی، *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص ۷۵۶-۷۵۷.
۷۱. ابن العبری، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالصمد آیتی، ص ۴۲۹-۴۳۰.
۷۲. محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۴۷.
۷۳. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۵۵۹-۶۰۲.
۷۴. عبدالباقی گولپینارلی، *مولانا جلال الدین*، ص ۲۵۸.
۷۵. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۷.
۷۶. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۲۱۸.
۷۷. آن ماری شیمل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۵۳۸.
۷۸. عبدالباقی گولپینارلی، *مولانا جلال الدین*، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۲۵۸.
۷۹. یوزف هامر پورگشتال، ج ۱، ص ۹۳.
۸۰. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۲۸۹، ۲۹۵، ۵۰۲، ۵۰۶.

۸۱. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی، تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۴.
۸۲. همان، ص ۳۰۴.
۸۳. برنارد لوئیس، *استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی*، ترجمه ماه ملک بهار، ص ۲۲۷-۲۲۸.
۸۴. عبدالباقی گولپینارلی، *ملاط و ملامتیان*، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۲۰۳.
۸۵. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۴۵۲.
۸۶. برنارد لوئیس، *استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی*، ص ۲۲۶.
۸۷. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۱۵۹.
۸۸. احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ص ۷۰-۷۱.
۸۹. حاجی بکتاش ولی، *مقدمه کتاب مقالات غیبیه*، ص ۵.
۹۰. محمد تقی امامی خویی، *معرفی یک شاعر بزرگ علوی بکتاشی*، ص ۱۱۴.
۹۱. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاج بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۲۴.
۹۲. احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ص ۶۷.
۹۳. همان، ص ۷۲.
۹۴. همان.
۹۵. فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، ص ۹۵-۹۶.
۹۶. احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ص ۷۲.
۹۷. حسن بیگ روملو، *احسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسن نوایی، ص ۳۱۲-۳۱۳.
۹۸. احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ص ۷۲.
۹۹. حسن بیگ روملو، *احسن التواریخ*، ص ۳۱۳.
۱۰۰. احمد رفیق، *رافضی گری و بکتاشیگری*، ص ۷۳.
۱۰۱. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۱۶۹.
۱۰۲. همان، ص ۳۵۱-۳۵۲.
۱۰۳. همان، ص ۳۵۱.
۱۰۴. Mehmed Köprülü. محمد در سال ۱۵۸۳ م در شهر کوپرو Koprü در آناتولی متولد شد از اینرو به کوپرولو شهرت یافت. کوپرولو یکی از آخرین کسانی است که از طریق نظام دوشیرمه در سنین کودکی به خدمت دولتی جلب شد. وی در سال ۱۰۶۶ق/۱۶۵۶م زمانی که دولت عثمانی در سخت ترین بحران تاریخ خود گرفتار بود، در سن ۷۳ سالگی به مقام صدارت رسید. از شنیدن خبر صدارت کوپرولو اولیای دولت و اهالی پایتخت تعجب نمودند، زیرا قابلیت و استعداد او بر همه مجهول بود. فضلا می گفتند که این مرد بی سواد و نادان است که نه خواندن می داند و نه نوشتن. با این حال هر چند وی سواد خواندن و نوشتن نداشت، ولی قدر

- علم و فضل را زیاد می دانست. ر.ک. به: هامر پور گشتال، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۳، ص ۲۳۰۰-۲۳۰۱ و ۲۳۹۴؛ استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۶۱.
۱۰۵. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۳، ص ۴۰۶.
۱۰۶. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۳۵۷.
۱۰۷. همان، ص ۳۵۷.
۱۰۸. همان، ص ۳۵۸.
۱۰۹. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۳، ص ۴۴۰.
۱۱۰. همان، ص ۴۴۲.
۱۱۱. همان.
۱۱۲. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۵.
۱۱۳. اسماعیل احمد یاقی، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ص ۱۲۶.
۱۱۴. محمد انیس، *الدولة العثمانية و الشرق العربي*، ص ۲۹-۳۰.
۱۱۵. اسماعیل احمد یاقی، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ص ۱۲۹.
۱۱۶. آنها گروهی از نیروهای برگزیده یینی چری‌های فعال بودند که سلطان محمود دوم برای جلب حمایت یینی چری‌ها تشکیل داد تا از این طریق مانع شورش آنها شود؛ ولی یینی چری‌ها با این اقدام نیز به مخالفت برخاستند. استانفورد جی شاو و ازل کورال شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان زاده، ج ۲، ص ۵۲.
۱۱۷. همان، ص ۵۴.
۱۱۸. زین العابدین شیروانی، *بستان السیاحه*، ص ۱۵۲-۱۵۳.
۱۱۹. استانفورد جی شاو و ازل کورال شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان زاده، ج ۲، ص ۵۴.
۱۲۰. ادوارد براون، *از سعدی تا جامی*، ترجمه علی اصغر حکمت، ج ۳، ص ۵۱۰.
121. j. Spencer trimingham, *the sufi orders in islam*, Oxford university press, london , 1973, p139.
۱۲۲. محمد معصوم شیرازی، *طریق الحقایق*، ص ۳۴۷.
۱۲۳. همان.
۱۲۴. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، *حاج بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*، ص ۵۱۱.
۱۲۵. محمد معصوم شیرازی، *طریق الحقایق*، ص ۳۴۷.

منابع

- آزند، یعقوب، *حروفیه در تاریخ*، تهران، نی، ۱۳۶۹ش.
- ابن العبری غریغوریوس بن هارون، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالصمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد العارفی، *مناقب العارفين*، بکوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ش.
- امامی خویی، محمدتقی، «معرفی یک شاعر بزرگ علوی بکتاشی»، *پژوهشگاه دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید بهشتی*، ش ۱۵-۱۶، بهار و تابستان ۱۳۷۳ش.
- انیس، محمد، *الدولة العثمانية و الشرق العربي*، قاهره، بی‌نا، ۱۹۶۲م.
- اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، «جریان‌های فکری در امیر نشین‌های آناتولی و دولتهای قراقویونلو و آق قویونلو»، *تحقیقات تاریخی*، ش ۴ و ۵، بهار و تابستان ۱۳۶۹ش.
- ، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، جلد اول، تهران، کیهان، ۱۳۷۷ش.
- ، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، جلد سوم، تهران، کیهان، ۱۳۷۰ش.
- براون، ادوارد، *از سعدی تا جامی*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.
- پاشازاده، عاشق، *تواریخ آل عثمان*، استانبول، مطبوعه عامره، ۱۳۳۲ق.
- حاجی بکتاش، محمدبن ابراهیم بن موسی خراسانی، *مقالات غیبیه*، بکوشش احسان الله شکر خدا، تهران، پیام، ۱۳۸۱ش.
- حداد عادل، غلامعلی، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۲، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- ، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۶ش.
- خواجه‌الدین، سیدمحمدعلی، *سر سپردگان*، بی‌جا، کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۲ش.
- راز نهان، محمدحسن، «ایلات و تصوف»، *نامه پژوهش*، ش ۴، بهار ۱۳۷۶ش.
- رفیق، احمد، «رافضی‌گری و بکتاشیگری»، ترجمه توفیق سبحانی، *معارف*، ش ۱، فروردین - تیر، ۱۳۷۲ش.
- روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۵۷ش.
- رئیس‌نیا، رحیم، *بدرالدین مزدکی دیگر*، تهران، آگاه، ۱۳۶۱ش.
- سبحانی، توفیق و قاسم انصاری، «حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، ش ۱۲۰، زمستان ۱۳۵۵ش.
- ستاری، جلال، *زمینه فرهنگ مردم*، بی‌جا، ویراستار، ۱۳۷۰ش.
- سلطانی، محمدعلی، *قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق*، کرمانشاه، سها، بی‌تا.
- سومر، فاروق، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی خوئی، تهران، گستره، ۱۳۷۱ش.
- شاو، استفورد جی، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ش.

شاو، استنفورد جی و ازل کورال، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ش.

شیبی، کامل مصطفی، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰ش.

شیروانی، زین‌العابدین، *بستان السیاحه*، تهران، سنایی، بی تا.
شیمل، آن ماری، *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ش.

کوپرلو، فوآد، *ریشه‌های افسانه‌های مربوط به حاجی بکتاش ولی پنیانگذار طریقت بکتاشیه*، ترجمه محمدتقی امامی خوئی، تهران، گستره تاریخ و ادبیات، ۱۳۶۴ش.

گولپینارلی، عبدالباقی، *مولویه بعد از مولانا*، ترجمه توفیق سبجانی، تهران، کیهان، ۱۳۶۶ش.
____، *مولانا جلال‌الدین*، ترجمه توفیق سبجانی، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.

____، *ملامت و ملامتیان*، ترجمه توفیق سبجانی، تهران، روزنه، ۱۳۷۸ش.
لاپیدوس، ایراماروین، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری‌زاده، چ دوم، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷ش.
لوئیس، برنارد، *استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی*، ترجمه ماه ملک بهار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ش.

مدرس، محمدعلی تبریزی خیابانی، *ریحانه الادب*، بی جا، چاپخانه سعدی، بی تا.
مدرسی چاردهی، نورالدین، *سلسله‌های صوفیه در ایران*، بی جا، بتونک، ۱۳۶۰ش.
میرخواند، سیدبرهان‌الدین محمدبن خواند شاه، *روضه الصفا، تهذیب از عباس زریاب خوبی*، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.

میرفطروس، علی، *جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان*، تهران، بامداد، بی تا.
نائب‌الصدر، *معصوم علی نعمه الهی شیرازی، طرائق الحقایق*، به تصحیح محمد جعفر محجوب، بی جا، سنایی، بی تا.
نفیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران*، چ دوم، تهران، فروغی، ۱۳۶۳ش.
____، *سرچشمه تصوف*، چ هشتم، تهران، فروغی، ۱۳۷۱ش.

هامرپورگشتال، یوزف، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، تهران، زرین، ۱۳۶۷ش.
هولت، پی. ام و آن. ک. س. لمبتون، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، چ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.
یاقی، اسماعیل احمد، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، بی جا، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.